

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه بیست و هفتم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۱۷ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

پرسش و پاسخ

۱- شما در درس بیان کردید فقیه در مواردی که به حیطة او مربوط است دخالت کند، مثلاً نسبت به معنای کلمه تقلید باید متخصص فن (لغوی) معنای آن را بیان کند. تاریخ این کلمه در دو روایت امام رضا (علیه السلام) و امام عسکری (علیه السلام) بیان شد که اتفاقاً معنای کلمه تقلید در این دو روایت آمده است. سؤال این است این دو امام معصوم (علیهما السلام) از چه جایگاهی معنای تقلید را بیان کرده‌اند؟ از جایگاه فقیه یا لغوی؟ اساساً پاسخ اهل بیت (علیهم السلام) به سؤالات با توجه به حیطة سؤالات که برخی کلامی، فقهی، حکومی و... بوده از چه جایگاهی است؟

پاسخ: من روی لغوی تأکید نکردم که باید حتماً به لغوی مراجعه شود. می‌دانید که در لغت با معنای عرفی واژه‌ها کار داریم. مخاطب اسلام، عرف صدر اسلام است و ما با عرف صدر اسلام کار داریم. اگر به لغت مراجعه می‌کنیم به جهت آن است که دسترسی ما به عرف آن زمان از طریق لغات گذشته است و راهی دیگری هم نداریم. مثلاً ما در فارسی می‌خواهیم معنای واژه‌ای را پیدا کنیم به لغت مراجعه می‌کنیم. برای ما عرف مهم است و راه کشف معنای عرفی در بسیاری از موارد مراجعه به لغت است. اینکه پرسیده شد امام (علیه السلام) در روایاتی که کلمه تقلید در آن آمده است از چه جایگاهی معنای تقلید را بیان کرده‌اند؟ گفته می‌شود این همان معنای عرفی است و امام (علیه السلام) به عنوان امام بلکه به عنوان اینکه دارند با مردم صحبت می‌کنند و دارند از ذهنیت مردم صحبت می‌کنند معنای تقلید را بیان کرده‌اند. بله، اگر جایی قرینه داشته باشیم که امام (علیه السلام) می‌خواهند معنای خاصی از یک واژه داشته باشند مشکلی نیست ولی این نیاز به قرینه دارد.

۲- با توجه به اینکه در عرف، بهره بردن از نظریات کارشناس با اصطلاح رجوع کردن استعمال می‌شود (نگویید اصطلاح، این معنای لغوی است)، در برخی از روایات هم آمده است «فارجعوا»؛ همچنین در قرآن خدای متعال مسلمانان را به خاطر استعمال واژه «راعنا» مدت می‌کند؛ پس بهتر نبود به جای استعمال واژه تقلید از واژه دیگری مثل رجوع استفاده شود یا از واژه تقلید استفاده نمی‌شد؟ پاسخ: ما یک مراجعه به کارشناس داریم که معمولاً به صرف مراجعه به کارشناس را تقلید نمی‌گویند. مثلاً وقتی به پزشک یا مهندس و... رجوع می‌شود اگر قرار باشد که به حرف او بدون درخواست دلیل، عمل شود تقلید می‌گویند. ولی معمولاً به کارشناس که رجوع می‌کنیم برای آن است که حرف او را بشنویم تا بهترین تصمیم یا بهترین راه را انتخاب کنیم یا مطمئن شویم. اگر این باشد این را در عرب و فارس، تقلید نمی‌گویند؛ اما مراجعه است.

اما اینکه گفته شد ای کاش این کلمه به کار نمی‌رفت، خوب حالا به کار رفته است. ولی اگر به ما می‌گویند ما استفاده نکنیم تا همینجا به کار می‌بریم؛ ولی نمی‌شود این ادبیات به کار رفته را نادیده گرفت. سؤال پرسشگر یک عقبه دارد که تقلید در قرآن ملامت شده است زیرا متابعت منفی و تقلید از پدران و گذشتگان بوده است که بر اساس آن در برابر انبیا می‌ایستادند. بنابراین به تقلید نگاه مثبت نبوده است و بعداً تقلید مثبت آمده است. یعنی الآن تقلید سوء و غیر سوء داریم.

در روایت امام عسکری (علیه السلام) اگر سند روایت را بپذیریم، امام (علیه السلام) وقتی تقلید مثبت را بیان می‌دارند که مقلد، صائناً لنفسه، حافظاً لدینه و... باشد. اما در اینجا می‌گویند «للعوام ان یقلدوه». آیا اینجا جای «لام» است یا جای «علی»؟ اگر تقلید وظیفه است آن را با «علی» بیان می‌کنند و اگر امتیاز به مکلف است با «لام» بیان می‌کنند. در حالی که تقلید وظیفه است. این اشکال بدون توجه به صدر و ذیل روایت ممکن است وارد باشد، اما این روایت یک صفحه است که وقتی از ابتدا به آن نگاه می‌شود خلاصه‌اش این است که چرا عوام یهود و نصاری به جهت تقلید از علمایشان ملامت می‌شوند ولی ما ستایش می‌شویم؟ چه فرقی بین متابعت آنها از علمایشان و متابعت ما از علمایمان است؟

امام (علیه السلام) در پاسخ می‌فرمایند: بین تقلید شما و تقلید آنها یک جهت اشتراک و یک جهت افتراق است. جهت اشتراک این است که اگر شما هم مانند زمان سقیفه از علمای سوء تقلید کنید، فرقی نمی‌کند حتی اگر مسلمان هم باشد ملامت می‌شود. ولی ما در اسلام فقهای داریم که صائناً لنفسه و... هستند که اگر از آنها تقلید کنید ملامت نمی‌شوید و حق تقلید از آنها را دارید. یعنی یک تقلید داریم که نباید انجام شود که تقلید از علمای سوء است و یک تقلید از علمای ربانی داریم که در صورت تقلید ملامت نمی‌شوید. اما این منافات ندارد که این تقلید وظیفه باشد. مثلاً یک نفر را ملامت می‌کنید که چرا دنبال فلانی راه افتادی؟ می‌گویی دنبال چه کسی بروم؟ گفته می‌شود دنبال فلانی برو. اینجا با «لام» آورده می‌شود چون می‌خواهد راهی را باز کند و بگوید شما مانند یهود و نصاری نیستید که راه تقلید از علمای ربانی بر شما بسته باشد، چون علمای آنها همه سوء بودند.

پس امام (علیه السلام) در صدد بیان راه صحیح تقلید هستند. اما اینکه تقلید وظیفه است از جای دیگر استفاده می‌شود. پس این دلیل در صدد بیان وجوب تقلید نیست. البته ما ادله بسیاری برای تقلید داریم مانند عقل، عقلا، سیره و... و جالب این است برای وجوب تقلید به این روایت استدلال می‌شود.

توجه: در این روایت از صدر تا ذیل، بحث از عوام است که اجتهاد در آن مطرح نیست. همچنین احتیاط هم مطرح نمی‌باشد، زیرا در آن نیز تقلید است. از این رو «لام» در این روایت بیانگر واجب تخییری بین اجتهاد، تقلید و احتیاط نیست بلکه صرفاً ناظر به تقلید است. بنابراین نمی‌توان علت آمدن «لام» را وجوب تخییری بیان کرد.

کلمه تقلید در متون دینی و نصوص با الفاظ دیگری هم آدا شده است، پس کلمه تقلید موضوعیت ندارد. در روایت امام عسکری (علیه السلام) آمده است: «فکیف ذمهم بتقلیدهم و القبول می‌علمائهم؟». در اینجا واژه تقلید با لفظ قبول تفسیر شده است و این عطف تفسیری است. پس اگر یک چیزی را گردن می‌گیرد یا گردن مجتهد می‌اندازد می‌گویند تقلید و اگر قبول گفته شود یعنی می‌پذیرد.

حدیث امام عصر (ع) : «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم».

این حدیث پاسخ امام (علیه السلام) به عثمان بن سعید عمری است. عثمان بن سعید اولین سفیر و وکیل خاص امام (علیه السلام) می‌باشد. پس از او محمد بن عثمان از نواب اربعه، نائب دوم و سپس ابوالقاسم حسین بن روح، نائب سوم و در آخر سمی نایب چهارم است.

عمری از خدمت امام (علیه السلام) سؤالاتی را می‌پرسد و امام (علیه السلام) هم جواب دادند و نامه را با این جمله تمام می‌کنند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا؛ فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم».

نسبت به این حوادثی که واقع می‌شود به کسانی مراجعه کنید که حدیث ما را می‌دانند و روایت می‌خوانند، آنها حجت من بر شما و من هم حجت خدا هستم. در این حدیث امام (علیه السلام) از واژه «ارجعوا» استفاده کرده‌اند. در اینجا نگویید تقلید نیست، چرا که ممکن است کسی به عالم رجوع کند و نظر راوی را بگیرد، چون روایت حدیث در موارد بسیاری ناقل حدیث محض نبودند، بلکه احادیث را مدیریت می‌کردند و مدیریت خود را می‌گفتند و وارد شده است که به آنها دستور داده بودند که بروید در مسجد بنشینید و برای مردم فتوا دهید.

عرض من این است که مراجعه در این روایت می‌تواند مصداق تقلید باشد، البته مصداق غیر تقلید هم می‌تواند باشد. البته بعدش من آورده‌ام «فتأمل»، این فتأمل اشاره دارد به اینکه کسی بگوید این روایت فقط مراجعه را می‌گوید و از تقلید اصطلاحی صحبت نمی‌کند.

حجت در هر چیزی به حسب آن است. حجت راوی آن است که حرفش را به عنوان حرف امام (علیه السلام) قبول کنیم نه اینکه از او تقلید کنیم. پس آنها حجت من بر شما هستند یعنی اگر روایت آوردند قبول کنید پس لزوماً کلمه حجت دالّ بر تقلید نیست.

قبلاً گفتیم ما یک تقلید داریم و یک زعامت داریم. یک مرجعیت علمی داریم و یک زعامت اجتماعی-سیاسی داریم. در بحث تقلید آیا از مرجعیت علمی فقیه صحبت می‌کنیم یا از مرجعیت و زعامت نیز سخن می‌گوییم؟ علما بقدری اینها را ناپخته بیان کرده‌اند که انسان سرگردان می‌شود. علما گاهی بحث تقلید را مختص مرجعیت علمی تعبیر می‌کنند. دائم می‌گویند رجوع عامی به مجتهد، رجوع جاهل به عالم که این ادبیات با ادبیات مرجعیت علمی سازگار است. اصلاً تلقی آنها از مجتهد، مرجعیت علمی است. لذا خیلی از شرائطی که یک زعیم باید داشته باشد را نمی‌بینیم بیان کرده باشند. اما برخی وقت‌ها جایی را که می‌خواهند دقت زیاد کنند مثل مرجعیت زن که آیت‌الله خوئی می‌فرماید زن نمی‌تواند زعیم باشد و مرجعیت زعامت کبری است، دقت می‌کنند. آیا حق داریم از فقیه سترگ آیت‌الله خوئی بخواهیم اگر نظرتان زعامت کبری است باید ادبیات عوض شود و شرائط دیگری نیز لازم است مطرح گردد؟ مثلاً شرط حلال‌زادگی برای زعامت لازم است. آیا برای مراجعه جاهل به عالم نیز لازم است؟ یا ایمان، مذکر بودن و... آیا در رجوع جاهل به عالم لازم است یا در زعامت کبری نیاز می‌باشد؟ عبارت «انهم حجتی علیکم و انا حجة الله» ممکن است صرف مرجعیت علمی را خارج سازد.

غیر از کلمه تقلید، کلمات دیگری در این معنا در روایات به کار رفته است که این حدیث ناب از جمله آن روایات است: «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى (الطارق) ١ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ (قمي) ٢ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ٣ قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعْمَلُ (وَ عَمَّنْ) أَخَذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ ٤ فَقَالَ الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي ٦ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ قَالَ وَ سَأَلْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ الْحَدِيثُ وَ فِيهِ أَنَّهُ سُئِلَ الْعَمْرِيُّ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ: هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أَحَلَّلَ وَ لَا أَحَرَّمَّ وَ لَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

در روایت دو واژه «اسمع» و «اطع» آمده است که شامل قبول خود روایت و همچنین شامل قبول برداشت از روایت می‌شود.

از امام عسکری (علیه السلام) همان سؤال در روایت اخیر نیز سؤال شده است و ایشان فرمودند: «العمري و ابنه ثقتان». عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد که هر دو وکیل ناحیه شدند ثقه هستند. در این روایت نیز لفظ اطاعت و گوش فرادادن آمده است.^٧

ما غیر از واژه تقلید، واژگان دیگری مانند متابعت، قبول اطاعت و... داریم. این ما را به این نتیجه می‌رساند که واژه تقلید برای بررسی خصوصیت و موضعیت ندارد.

نکته: التأمل فی صحة ورود الفقيه بما هو فقيه مستنبط فی كثير من ساحات تفسير المآخوذات فی المآثورات؛ یعنی ما در ورود فقیه تأمل داریم. مثلاً از صاحب عروه سؤال شود چرا شما تقلید را معنا کردید؟ می‌گوید من به عنوان عرف برداشتم این است. تعریض ما در تأمل مذکور به آیت‌الله خوئی است که در صحت ورود فقیه بما هو فقیه مستنبط در خیلی از موضوعات و مأخوذات در روایات لازم نیست فقیه وارد شود. زیرا ایشان می‌فرمود اگر واژه تقلید در روایات آمده بود می‌پرداختیم و اگر نیامده

١. این روایت دو سند دارد. ١- مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمِيرِيِّ. ٢- مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى (الطارق).

٢. رجال روایت همه معتبر هستند و روایت کمال اعتبار را دارد.

٣. ایشان امام هادی هستند (ابی الحسن الثالث)، زیرا احمد اسحاق قمی از ایشان نقل روایت می‌کند.

٤. تسخه بدل‌ها متفاوت است.

٥. چون نزدیک زمان غیبت بودند، با این پرسش‌ها زمینه را آماده می‌ساختند و چه بسا خود اهل بیت هم می‌خواستند که این سؤالات پرسیده شود.

٦. عثمان بن سعید عمری که بعداً وکیل ناحیه شد. قاعدتاً اینجا پدر مقصود است، زیرا پسر وی نیز از نواب است.

٧. «أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ.»

بود نمی‌پردازیم. ما در پاسخ می‌گوییم: اولاً در روایت آمده است و شما تتبع کافی نداشته‌اید. ثانیاً هر چه که در ادله می‌آید به معنای آن نیست که فقیه باید آن را بررسی کند.

من صفحه ۲۱ را توضیح داده‌ام و به جهت اهمیت بحث، به آن می‌پردازم که فقیه بدانند در کجا باید خودش کارشناسی کند و اگر هم کمک می‌گیرد خودش باید تصمیم‌نهایی را بگیرد و اگر در جایی نباید وارد شود، وارد نشود.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین